

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسایل ایدئولوژیک

آزاد ل.
۲۲ جنوری ۲۰۱۴

در حاشیه، عالمان دین؟؟

۱۱



... محمد ادعا کرد که سوار با جانوری چهارپایه برادر به شکل لاج و اسب به مسجد الانصاری در

شیطانی است رسم و ره مفتیان شهر
از دیو جهل و نغمه روحانیون بترس
زنهار، قصه ها نشود اعتقاد تو
زین قصه های له شده اندر قرون بترس
از دیو جهل و آدم مداح و حرف مفت
از گریه و سیاهی و فریاد و خون بترس

معراج یا سفر خیالی محمد نزد الله

با سواری بر چنین حیوانی

خوانندگان ارجمند!! تصویری را که در فوق تماشا می کنید اسمش توسط همین عالمان دین (براق) گذاشته است. چنین موجودی را در تاریخ موجودیت زنده جانها شما فقط در تصویر می بیند
فکر نکنید چنین موجودی از نگاه فزیک وجود داشته است! نه! تا آن جایی که من می دانم چنین ترکیبی و موجودی را ترسیم و خلق نمودن فقط در مغز های پوچ همین عالمان دین وجود دارد.
چون تمام بخش های این سلسله نوشته ها که زیر عنوان (در حاشیه، عالمان دین؟؟) می باشد فقط به طرز تفکر، طراحی

های خائنیانه آنها برای ره گم نمودن مردم و انسانها را در عالم خلسه فرو بردن مکث و نوشته می شود فقط خواسته ام آنچه این رقاص های عرب در طول تاریخ ادعا داشته اند به خدا، پیامبر و قرآن هم تهمت بسته اند مطرح سازم و از آن جمله هم یکی داستان به آسمان رفتن محمد به نام معراج می باشد و فقط می پردازم به شیرینکاری های این جنت فروشان و نمایندگان خدا!!!

موضوع جالب معراج، براق و چرندیاتی پیرامون این موضوع که از زبان و قلم چاپلوسان شیوخ عرب به میان آمده و چنان وانمود کرده اند که گویا جناب شان در آن سفر خیالی با محمد یک جا بر الاغی سوار بوده و او را همراهی می کردند؟؟

معراج (سفر شبانه) محمد به آسمانها توسط یک حیوان عجیب و غریب به نام براق می باشد که موضوع این صحبت است.

این که قرآن و خود محمد در این باره چه فرمایشاتی دارند البته در جریان همین نوشته و یا هم در ختم این بحث به آن خواهیم پرداخت فعلاً همه نظریات خوش خدمتان، چاپلوسان، بی حرمتان و بی وجدانانی می باشد که همه عمر در خدمت و پا بوسی بیگانگان بوده اند

سه موجود ذهنی که در فرهنگ اسلامی به نام های جبرئیل، میکائیل و اسرافیل یاد می شوند موظف شدند تا یک حیوانی که به نام براق یاد می شود برای او بیاورند یکی از این ملایک مهار آن را گرفت و دیگری رکابش را و سومی جامه محمد را در هنگام سوار شدن (البته بر براق) مرتب کرد و درین هنگام بود که براق بنای داد و فریاد گذاشت (شاید هم از درد) اما جبرئیل او را لطمه ای زد و گفت : آرام باش ای براق! قبل از این پیامبر، هیچ پیامبری سوار تو نشده و بعد از این هم کسی مانند او سوار نخواهد شد (باکراه خواهی ماند) و سپس با براق معراج آغاز شد.

با شروع این سفر منادی از چپ و راست و ندا زنی با داستان برهنه محمد را به خود می خوانند ولی او به هیچ یک توجه نمی کند.

و نیز در روایات آمده که در آن شب دنیا به صورت زنی زیبا و آرایش کرده خود را بر آن حضرت عرضه کرد ولی رسول خدا بدو توجهی نکرده از وی در گذشت.

تعجب همین جاست . که محمد به ندای یک زن که او را به خود می خواند توجه نمی کند !!؟؟ من شخصاً شک دارم. چون محمدی که جز قدرت، ثروت و زن بازی چیزی دیگری نمیخواست ندای زنی را نسبت دعوت به خود نا دیده بگیرد؟؟ او که به صد ها رهبر قوم یهودی و عیسوی را از بین برد تا بتواند به زن های قشنگ آنها دسترسی داشته باشد چطور ممکن است این زن و خواهشش را نادیده بگیرد؟؟ مگر این که زیر کاسه نیم کاسه ای وجود داشته باشد.

به هر صورت جناب محمد پیامبر ما در طور سینا محل سخن گفتن خدا با موسی و بیت الحم محل تولد عیسی توقف کرده و نماز می خواند؟؟ چرا؟؟

سپس به بیت المقدس می رود در آنجا با ابراهیم، موسی و عیسی در میان عده ای زیادی از انبیاء بر خورد می کند که همه آماده نماز بودند و جبرئیل بازوی محمد را گرفته و جلو برده و بر آنان امامت کرده نماز میگذارند (در بعضی از روایات شیخک ها می خوانیم که محمد ایشان را در آسمانها دیده و ملاقات نموده است) اما فهمیده نشد.

ابراهیم، موسی و عیسی آنجا چه کار می کردند؟؟ اگر از دو پیامبر دیگر منصرف شویم عیسی که خود محمد در قرآنش می گوید در آسمان چهارم است آنجا چه می کند و چرا بوده است؟؟ و چرا آقای محمد باید نماز گزار پیامبران بر جسته و قبل از خودش باشد؟؟

به ارتباط این موضوع قصه جالبی به یادم آمد و آن این که: مسافری از یک قریه می گذشت اما چون وقت نماز شام بود به نزدیک ترین مسجد رفت تا ادای نماز کند. مقتدیان او را بفرومائید گفته در صف اول رهنمائی نمودند . او بیچاره هم

در صف اول رفته و مستقیماً پشت امام قرار گرفت. این مسافر در جریان بر کزاری نماز و رفتن به سجده متوجه شد که امام اصلی انگشتی در پاهایش ندارد یعنی هر دو پای او بدون انگشت می باشد. با کمال تعجب نماز را گذشتاند و در ختم قبل از این که مسجد را ترک کند از یکی از مقتدی ها پرسید: این مولوی صاحب چرا انگشت پا ندارد ؟؟؟؟ آن شخص گفت: این مولوی صاحب را ما مجبوراً به امام بودن گماشتیم چون ایشان سال گذشته مثل من و تو مقتدی بودند اما در صف آخر ایستاده می شدند و در جریان این که تمام مردم به نماز ایستاده می شدند او در وقت سجده کردن نمی توانست بر نفسش غلبه کند و به عقب شخص جلویش حمله می کرد و مردم قریه هم بعد از تکرار این موضوع تصمیم گرفتند در مقابل هر حمله او یک انگشت پای او را قطع نمایند. بعد از این که هر ده انگشت پاهایش بعد از ده جرم قطع شد در یک جلسه ای مردم تصمیم گرفتند که او را باید امام قرار دهند و او به مردم نماز دهد چون جلوش کسی نیست که حمله کند ؟؟؟؟؟ امیدوارم امام شدن محمد و نماز دادن به پیامبران دیگر چنین صبیغه ای نداشته باشد ؟؟

حال مثل عالمان دین قدم به قدم با محمد به آسمانها می رویم.

محمد با جبرئیل بالا می رود تا به آسمان دنیا صعود می کنند. در آنجا فرشته ای را به نام اسماعیل (این یک فرشته جدید است؟) که مسؤول دفع شیاطین با شهاب ها است، ملاقات می کند و پس از معرفی محمد به وی توسط جبرئیل اجازه صعود توسط فرشته صادر می شود و فرشته در راه می کند (در آسمان را) محمد به او سلام می کند او نیز به محمد سلام می کند و برای یک دیگر استغفار می کنند.

و در همین آسمان دنیا آدم ابو البشر را دید، آن گاه فرشتگان دسته دسته به استقبال آمده و با روی خندان بر آن حضرت سلام کرده و تهنیت و تبریک گفتند، و بر طبق روایتی که علی بن ابراهیم در تفسیر خود از امام صادق آورده، رسول خدا فرمود: فرشته ای را در آنجا دیدم که بزرگتر از او ندیده بودم (خلاف دیگران) چهره ای درهم و خشمناک داشت و مانند دیگران تبریک گفت و خنده بر لب نداشت و چون نامش را از جبرئیل پرسیدم گفت: این مالک، خازن دوزخ است و هرگز نخندیده است و پیوسته خشمش بر دشمنان خدا و گنهکاران افزوده می شود بر او سلام کردم و پس از این که جواب سلام مرا داد از جبرئیل خواستم دستور دهد تا دوزخ را به من نشان دهد و چون سرپوش ؟؟؟؟ را برداشت لهییی از آن برخاست که فضا را فرا گرفت و من گمان کردم ما را فرا خواهد گرفت پس از او خواستم آن را به حال خود بر گرداند. کنون فهمیده شد که دوزخ در آسمان اول قرار داشته و سرپوش هم دارد ؟؟؟؟؟؟

رسول خدا فرمود: براستی که مرگ بالاترین مصیبت و سخت ترین حادثه است و جبرئیل در پاسخ گفت: حوادث پس از مرگ سخت تر از آن است.

و بر طبق همین روایت در آن جا ملک الموت را نیز مشاهده کرد که لوحی از نور در دست او بود و پس از گفت و گوئی که با آن حضرت داشت، عرض کرد: همگی دنیا در دست من همچون درهم (و سکه ای) است که در دست مردی باشد و آن را پشت و رو کند، و هیچ خانه ای نیست جز آن که من در هر روز پنج بار بدان سرکشی می کنم و چون بر مرده ای گریه می کنند بدانها می گویم: گریه نکنید که من باز هم پیش شما خواهم آمد و پس از آن نیز بارها می آیم تا آن که یکی از شما باقی نماند، در اینجا بود.

و سپس فرمود:

و از آنجا به گروهی گذشتم که پیش روی آنها ظرفهائی از گوشت پاک و گوشت ناپاک بود و آنها ناپاک را می خوردند و پاک را می گذاردند، از جبرئیل پرسیدم: اینها کیان اند؟ گفت: افرادی از امت تو هستند که مال حرام می خورند و مال حلال را وامی گذارند، و مردمی را دیدم که لبنانی چون لبان شتران داشتند و گوشتهای پهلویشان را چیده و در دهانشان می گذاردند، پرسیدم: اینها کیان اند؟ گفت: اینها کسانی هستند که از مردمان عیجونی می کنند، مردمان دیگری را دیدم که سرشان را به سنگ می کوفتند و چون حال آنها را پرسیدم پاسخ داد: اینان کسانی هستند که نماز شامگاه و عشاء را

نمی‌خواندند و می‌خفتند. مردمی را دیدم که آتش در دهان داشتند. گفت: اینان کسانی هستند که اموال یتیمان را به ستم می‌خورند، گروهی را دیدم که شکمهای بزرگی داشتند و نمی‌توانستند از جا برخیزند گفتم: ای جبرئیل اینها کیان‌اند؟ گفت: کسانی هستند که ربا می‌خورند، زنانی را دیدم که **بر پستان آویزانند**، پرسیدم: اینها چه زنانی هستند؟ گفت: زنان زناکاری هستند که فرزندان دیگران را به شوهران خود منسوب می‌دارند و سپس به فرشتگانی برخوردیم که تمام اجزای بدنشان تسبیح خدا می‌کرد.

و از آنجا به آسمان دوم رفتیم و در آنجا دو مرد را شبیه به یک دیگر دیدم و از جبرئیل پرسیدم: اینان کیان‌اند؟ گفت: هر دو پسر خاله یک دیگر یحیی و عیسی هستند،

فرشتگان زیادی را که به تسبیح پروردگار مشغول بودند در آنجا مشاهده کردم.

و از آنجا به آسمان سوم بالا رفتیم و در آنجا مرد زیبایی را دیدم که زیبایی او نسبت به دیگران همچون ماه شب چهارده نسبت به ستارگان بود و چون نامش را پرسیدم جبرئیل گفت: این برادرت یوسف است، بر او سلام کردم و پاسخ داده و تهنیت و تبریک گفت و فرشتگان بسیاری را نیز در آنجا دیدم. و از آنجا به آسمان چهارم بالا رفتیم و مردی را دیدم چون از جبرئیل پرسیدم گفت: او ادريس است که خدا وی را به اینجا آورده، بر او سلام کردم پاسخ داد و برای من آمرزش خواست و فرشتگان بسیاری را مانند آسمانهای پیشین مشاهده کردم و همگی برای من و امت من مژده خیر دادند. بر آنها سلام کردم و پاسخ داده تهنیت گفتیم.

سپس به آسمان پنجم رفتیم و در آنجا مردی را به وضع کهولت دیدم که دورش را گروهی از امتش گرفته بودند و چون پرسیدم کیست؟ جبرئیل گفت: هارون بن عمران است، بر او سلام کردم آن گاه به آسمان ششم بالا رفتیم و در آنجا مردی گندمگون و بلند قامت را دیدم که می‌گفت: بنی اسرائیل پندارند من گرامی‌ترین فرزندان آدم در پیشگاه خدا هستم ولی این مرد از من نزد خدا گرامی‌تر است و چون از جبرئیل پرسیدم: کیست؟ گفت: برادرت موسی بن عمران است، بر او سلام کردم جواب داد و همانند آسمانهای دیگر فرشتگان بسیاری را در حال خشوع دیدم.

سپس به آسمان هفتم رفتیم و در آنجا به فرشته‌ای برخوردیم که جز آنکه گفت: ای محمد حجامت کن و به امت خود نیز سفارش حجامت را بکن و در آنجا مردی را که موی سر و صورتش سیاه و سفید بود و روی تختی نشسته بود دیدم و جبرئیل گفت، او پدرت ابراهیم است، بر او سلام کرده جواب داد و تهنیت و تبریک گفت، و مانند فرشتگانی را که در آسمانهای پیشین دیده بودم در آنجا دیدم، و سپس دریا‌هایی از نور که از درخشندگی چشم را خیره می‌کرد و دریا‌هایی از ظلمت و تاریکی و دریا‌هایی از برف و یخ لرزان دیدم و چون بپیمناک شدم جبرئیل گفت: این قسمتی از مخلوقات خداست.

و در حدیثی است که فرمود: چون به حجابهای نور رسیدم جبرئیل از حرکت ایستاد و به من گفت: برو!؟

در حدیث دیگری فرمود: از آنجا به «سدرۃ المنتهی» رسیدم و در آنجا جبرئیل ایستاد و مرا تنها گذارده گفت: برو! گفتم: ای جبرئیل در چنین جایی مرا تنها می‌گذاری و از من مفارقت می‌کنی؟ فرمود: و اگر از اینجا بالاتر آیم پر و بالم می‌سوزد، آن گاه با من وداع کرده و من پیش رفتم تا آن گاه که در دریای نور افتادم و امواج مرا از نور به ظلمت و از ظلمت به نور وارد می‌کرد تا جایی که خدای تعالی می‌خواست مرا متوقف کند و نگهدارد آن گاه مرا مخاطب ساخته با من سخنانی گفت.

در آن شب خدای تعالی پنجاه نماز بر او و بر امت او واجب کرد و چون باز می‌گشت عبورش به حضرت موسی افتاد پرسید: خدای تعالی چقدر نماز بر امت تو واجب کرد؟ رسول خدا (ص) فرمود: پنجاه نماز، موسی گفت: بازگرد و از خدا بخواه تخفیف دهد! رسول خدا (ص) بازگشت و تخفیف گرفت، ولی دوباره موسی گفت: بازگرد و تخفیف بگیر، زیرا امت تو (از این نظر) ضعیف‌ترین امتها هستند و از این رو بازگرد و تخفیف دیگری بگیر چون من در میان بنی اسرائیل

بوده‌ام و آنها طاقت این مقدار را نداشتند، و به همین ترتیب چند بار رسول خدا(ص) بازگشت و تخفیف گرفت تا آنکه خدای تعالی نمازها را روی پنج نماز مقرر فرمود

چون باز موسی گفت: بازگرد، رسول خدا(ص) فرمود: دیگر از خدا شرم می‌کنم که به نزدش بازگردم (**چانه زنی هم اندازه دارد آنهم با خدا؟؟**) و چون به ابراهیم خلیل الرحمن برخورد از پشت‌سر صدا زد: ای محمد امت‌خود را از جانب من سلام برسان و به آنها بگو: بهشت آبش گوارا و خاکش پاک و پاکیزه و دشتهای بسیاری خالی از درخت دارد و با ذکر جمله «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله» درختی در آن دشتهای غرس می‌گردد، امت‌خود را دستور ده تا درخت در آن زمین ها زیاد غرس کنند. (**اما ایشان نگفتند به آن درختها کی آب می دهد، مردم ما در این ۱۴۰۰ سال درخت نی بلکه جنگلها کاشته اند؟؟**)

شیخ طوسی در امالی از امام صادق از رسول خدا روایت کرده که فرمود: در شب معراج چون داخل بهشت‌شدم قصری از یاقوت سرخ دیدم که از شدت درخشندگی و نوری که داشت درون آن از بیرون دیده می‌شد و دو قبه از زر و زبرجد داشت از جبرئیل پرسیدم: این قصر از کیست؟ گفت: از آن کسی که سخن پاک و پاکیزه گوید، (**مثل من !!**) و روزه را ادامه دهد (و پیوسته گیرد) و اطعام طعام کند، و در شب هنگامی که مردم در خوابند تهجد - و نماز شب - انجام دهد، علی گوید: من به آن حضرت عرض کردم: آیا در میان امت شما کسی هست که طاقت این کار را داشته باشد؟ فرمود: هیچ می‌دانی سخن پاک گفتن چیست؟ عرض کردم: خدا و پیغمبر دانانترند فرمود: کسی که بگوید: «سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر» هیچ می‌دانی ادامه روزه چگونه است؟ گفتم: خدا و رسولش دانانترند، فرمود: **ماه صبر** - (**کاش می فرمودند این ملت به مصیبت کشانده شده ما تا چه وقت صبر کنند؟؟**) یعنی ماه رمضان - را روزه گیرد و هیچ روز آن را افطار نکند و هیچ دانی اطعام طعام چیست؟ گفتم: خدا و رسولش دانانترند، فرمود: کسی که برای عیال و نانخواران - خود (از راه مشروع) خوراکی تهیه کند (**انتحاری های اسلامی و محمدی نمی گذارند؟؟**) که آبروی ایشان را از مردم حفظ کند، و هیچ می‌دانی تهجد در شب که مردم خوابند چیست؟ عرض کردم: خدا و رسولش دانانترند، فرمود: کسی که نخواست تا نماز عشای آخر خود را بخواند در آن وقتی که یهود و نصاری و مشرکین می‌خوانند. - عیاشی در تفسیر خود از ابو سعید خدری روایت کرده که رسول خدا فرمود:

در آن شبی که جبرئیل مرا به معراج برد چون بازگشتیم بدو گفتم: ای جبرئیل آیا حاجتی داری؟ گفت: حاجت من آن است که خدیجه را از جانب خدای تعالی و از طرف من سلام برسانی (**چون ایشان ثروتمند ترین زن عربستان بودند !!**) و رسول خدا چون خدیجه را دیدار کرد سلام خداوند و جبرئیل را به خدیجه رسانید و او در جواب گفت: «ان الله هو السلام و منه السلام و الیه السلام و علی جبرئیل السلام».

ابن هشام در سیره در ذیل حدیث معراج از ام هانی روایت کرده که گوید: رسول خدا(ص) آن شب را در خانه من بود و نماز عشاء را خواند و بخفت.

یعقوبی در تاریخ خود داستان معراج را به اشاره و اختصار نقل کرده و دنبال آن می‌نویسد در آن شب ناگهان ابو طالب متوجه شد که رسول خدا گم شده است، ترسید مبدا قریش او را غافلگیر کرده و به قتلش رسانیده باشند از این رو هفتاد نفر از فرزندان عبد المطلب را جمع کرد و به هر کدام شمشیری داد و گفت: هر یک از شما پهلوی مردی از قریش جلوس کنید تا اگر مرا دیدید با محمد آدم کاری انجام ندهید و گر نه هر یک از شما مردی را که پهلوی اوست به قتل برساند (**اما آنها گناهی نداشتند؟؟**) و منتظر من نباشید و چون رسول خدا را در خانه ام هانی دیدند نزد ابوطالب آورده و او نیز آن حضرت را به نزد قریش آورد و چون از جریان مطلع شدند موضوع برای آنها بسیار بزرگ جلوه کرد و دانستند که ابو طالب به سختی از او دفاع می‌کند و از این رو هم عهد شدند که آن حضرت را بیازارند.

از ام هانی نقل است، ما هم با او به خواب رفتیم. نز دیک های صبح بود که ما را بیدار کرد و نماز صبح را خوانده ما

هم با او نماز گزاریدیم آن گاه رو به من کرده فرمود: ای ام هانی من امشب چنان که دیدید نماز عشاء را با شما در این سرزمین خواندم سپس به بیت المقدس رفته و چند نماز هم در آنجا خواندم و چنان که مشاهده می‌کنید نماز صبح را دوباره در اینجا خواندم.

این سخن را فرموده برخاست که برود من دست انداخته دامنش را گرفتم به طوری که جامه‌اش پس رفت و بدو گفتم: ای رسول خدا این سخن را که برای ما گفتی برای دیگران مگو که تو را تکذیب کرده و می‌آزارند، فرمود: به خدا! برای آنها نیز خواهم گفت!

ام هانی گوید: من به کنیزک خود که از اهل حبشه بود گفتم: به دنبال رسول خدا(ص) برو و ببین کارش با مردم به کجا می‌انجامد و گفت و گوی آنها را برای من بازگویی.

کنیزک رفت و بازگشته گفت: چون رسول خدا داستان خود را برای مردم تعریف کرد با تعجب پرسیدند: نشانه صدق گفتار تو چیست و ما از کجا بدانیم تو راست می‌گویی؟ فرمود: نشانه‌اش فلان کاروان است که من هنگام رفتن به شام در فلانجا دیدم و شترانشان از صدای حرکت براق رم کرده یکی از آنها فرار کرد و من جای آن را به ایشان نشان دادم و هنگام بازگشت نیز در منزل ضحنان(۲۵ میلی مکه) به فلان کاروان برخوردم که همگی خواب بودند و ظرف آبی بالای سر خود گذارده بودند و روی آن را با سرپوشی پوشانده بودند و کاروان مزبور هم اکنون از دره تنعیم وارد مکه خواهند شد، و نشانه‌اش آن است که پیشاپیش آنها شتری خاکستری رنگ است و دو لنگه بار روی آن شتر است که یک لنگه آن سیاه می‌باشد. و چون مردم این سخنان را شنیدند به سوی دره تنعیم رفته و کاروان را با همان نشانها که فرموده بود مشاهده کردند که از دره تنعیم وارد شد و چون آن کاروان دیگر به مکه آمد و داستان رم کردن شتران و گم شدن آن شتر را از آنها جویا شدند همه را تصدیق کردند (جناب شان با براق با آن سرعتی که به طرف آسمانها روان بودند متوجه خیلی چیزهای خورد و کوچک هم شده اند. بر راستی که ایشان پیامبر بوده اند!! و ما غافل)

اکنون بد نخواهد بود ببینیم قرآن در باره این سفر چه می‌گوید: در قرآن در دو سوره یعنی سوره الاسراء و النجم ازین مورد یاد آور شده است و چنین می‌فرماید

سوره اسراء آیت ۱: پاک و منزّه است کسیکه بنده اش را از مسجدالحرام به مسجدالاقصى – که گرداگردش را برکت داده ایم – برد. تا بر خی از آیات خود را به او بنمایانیم. بیگمان اوست که شنوای بیناست
سوره نجم آیت ۱۸: به راستی (او) پاره ای از نشانه‌های بزرگ پروردگارش را دید.
همین و بس!!؟؟

این فقط تمام آنچه در قرآن به ارتباط معراج وجود دارد می‌باشد بقیه همه داستانی است که یا خود محمد به آن شاخ و پنجه داده و یا هم پیروانش چنان دچار خیال پردازی شده اند که هر چه در دل تنک شان دراین مورد بوده بیرون داده اند و تعدادی هم شیخ فلان بن فلان برای این که خود را مقرب تر به فهم اسرار الهی نشان داده باشد از موضوع افسانه، روایای خوشتر ساخته و کم کم به شکل خرافاتی آن از اندازه هم گذشتند

پاره ای ازین شیخک ها و یا هم غلامان شان روایاتی پشت سر هم آورده اند که این سفر محمد به آسمان ها جسمی نبوده فقط روح جناب شان به آسمانها رفته است و پاره دیگر که خود را مقرب ذات الهی می دانند ادعا دارند که این سفر جسمانی بوده است!!؟؟ تعدادی هم که خود گمراه بوده و شده اند گفتند که: سفر حضرت محمد از مسجد الحرام به مسجدالاقصى جسمانی و از آن جا به بعد روحی بوده است ؟؟؟؟

حال به این شهادان تاریخ و طرز دید شان دراین مختصر نمی پردازم فقط به همین یاد آوری در مورد چرندیات آنها، قضاوت را به مردم شریفم می گذارم.

این موجودات عجیب و غریب به نام عالمان دین از صد ها سال است که در چاپلوسی و بوت پاکی اعراب سعی داشته و

کوشیده اند تا با تأمین منافع استعمار جهانی خود از زندگی مرفهی نیز بر خوردار باشند؟! هرچه گفتند و نوشتند در خدمتگذاری به اعراب بوده و نمیخواهند دلیلی بشنوند و بخوانند.

در قاموس این ها اعتراض و اقامه دلیل دگر اندیشان مفهومی ندارد. چون از صد ها سال به این طرف هر چه گفتند برای مردم قابل پذیرش بدون چون و چرا بوده است. اینها عادت ندارند و نداشته اند که به انتقاد و یا سوالی جواب دهند. اما امروز که به چنین موضوعی مواجه می شوند شاید هم تعجب نمایند؟

چون همچو موضوعی تازه اتفاق می افتد و کسی و کسانی می خواهند در مقابل عالمان دین استدلال نمایند و یا حد اقل سوالی مطرح دار ند؟؟ این موضوع برای شان خیلی عجیب است! چیزی که آنها به این موضوع علاقه نداشته و میل ندارند همچو جریانی اتفاق بیافتد؟؟

آنها چنین جلوه نمائی می کنند که ازین همه سوالات بی خبراند؟ و به یاد ندارند کسی از ایشان سوالی را مطرح نموده باشد؟ فلذا تا جایی که امکان دارد می پردازند به ادامه رهنمائی های بشری شان برای رفتن مردم به بهشت!!؟؟

با احترام به نظریات نیک و علمی و همه جانبه دانشمند عالیقدر آقای سدید در نوشته (چرا برخی ازسوالها را دانشمندان دینی جواب نمی گویند) که همه نوشته و دلایل شان علمی، معقول و فلسفی است و من اگر جسارت نشود می خواهم در یک جمله عرض نمایم که: (آنها چیزی برای گفتن و استدلال ندارند) چون هرچه دراین ۱۴۰۰ سال گفتند حرف های مفت و بی پایه بوده است؟؟ حال که با منطق انسانی روی واقعیت های اجتماعی بر می خورند دست پاچه شده و نمی دانند برای تبرئه خود چه بگویند؟؟ چون در جریان همه زندگی ننگبار خود، همیشه در خدمت زور مندان، چپاولگران، غارتگران و متجاوزین بر نوامیس انسانی و ملی ما بوده اند فعلا حیرت زده شده اند؟ تعجب دارند در مقابل گفتار خرافاتی شان عکس العملی می بینند؟؟

ادامه دارد

قسمتی از این نوشته فوق مستقیماً از بعضی سایت های عالمان دینی (سنی و شعیه) برداشت و کاپی شده است